

متن کامل وصیتنامه علی اکبر سعیدی سیرجانی

وصیتم به آیندگانی که در شکم مادر و پشت پدراند اینکه اگر روزی و روزگاری آزاده ای به نشر نوشته های بنده التفاتی فرمود، عین این نامه را در مقدمه همه کتابهایم جای دهد

هم وطنان!

با تشکر از محبت شما که همت کردید و با تکثیر و توزیع نامه سرگشاده‌ای که خطاب به ریاست جمهوری اسلامی نوشته بودم به من مدد رسانیدند، و با سپاس از هزاران مردم آزاده‌ای که با نامه و تلفن مرا از خواندن نامه باخبر فرمودند، به عرضتان می‌رسانم که گرچه هنوز پاسخی از مخاطب محترم نامه دریافت نکرده‌ام، اما تلاش شما هموطنان نتیجه‌ای بمراتب بیش از حد توقع بنده بار آورده است. زیرا نسخه‌ای از آن نامه به تشریف نظر مدیران و نویسندگان "کیخان" مشرف گشته و به درک جوابی نایل آمده است، و این توفیق اندکی نیست؛ زیرا رییس محترم جمهوری منتخب مردمی است که خوب و بد و صالح و طالح دارند، اما رییس موسسه کیهان برگزیده مستقیم مقام معظم رهبری است، و منزله از هر خطا و اشتباهی. چونکه صد آید نود هم پیش ماست.

به عنوان یادآوری عرض می‌کنم موضوع شکواییه بنده این بود که به چه مجوزی، طبق حکم کدامین دادگاه، براساس چه قانونی، چهار سال است که هفده جلد کتابهای چاپ شده مرا توقیف کرده‌اند و هیچ مقام مسوولی به شکایات من جوابی نمی‌دهد؟ گفته بودم اگر من گناهکارم محکمه دارید، زندان دارید، جوخه اعدام دارید، و خیلی چیزهای دیگر دارید، چرا زجر کشم می‌کنید؟ وانگهی گناه ناشر بیچاره‌ای که به اعتماد حمایت قانون در نشر این کتابهای مجاز سرمایه گذاری کرده چیست؟

پاسخهای متعددی به تفاریق در طول یکی دو ماه اخیر نویسندگان شریف کیهان ظاهراً به نمایندگانی از طرف حکومت اسلامی به عرایض بنده مرحمت فرموده‌اند مهم است و به احتمالی قوی محصول عنایات مقامات عالیه. به مناسبت همین اهمیت اجازه می‌خواهم به حکم قند مکرر خلاصه‌ای از آنجمله را در اینجا بیاورم تا کام دلی شیرین و مشام جانی معطر کنید:

پاسخ اول و مفصل در کیهان هوایی منتشر شد، بانضمام یکی از دو نامه بنده (نامه‌ای که خطاب به مردم نوشته بودم، نه ریاست جمهوری) تا مدعیان خودفروخته‌ای که با حکومت صد در صد اسلامی علمای محترم سر عناد دارند نگویند جراید دیار ما آزادی عمل ندارند و حتی کلمه‌ای از شکواییه‌های سعیدی را منتشر نکرده‌اند. [اگر منحرفان کور باطن بگویند: "کیهان هوایی" چه ربطی به داخل ایران دارد؟. جوابشان این است که: بفرمایند بلیطی بخرند و ویزایی بگیرند و به خارج از مرزهای جمهوری اسلامی بروند و متن نامه را بخوانند]. در این پاسخ مفصل زیر عنوان "ماموری با نعل وارونه" که منظورشان بنده شرمنده‌ام، آمده است:

"این باصطلاح عربی در حول یک محور عمده و کلی گردش دارد و آن فریاد "واقلمنا" و شهید نمایی ای است که سعیدی سیرجانی در رئای کتابهای متوقف‌الانتشار سرداده و برای به کرسی نشاندن این قضیه از بیان هیچگونه دروغ و کذب نیز کوتاهی نشده است. حدود یکسال و نیم قبل، همزمان با توقف انتشار مجدد کتابهای سعیدی سیرجانی بسبب محتوای ضد اسلامی و ضد ارزش آنها جریانی کاملاً هدایت شده متشکل از رادیوهای استکبار و روزنامه‌های ایرانیان خودفروخته مقیم خارج از کشور به حمایت از سعیدی سیرجانی و بتبع آن نویسندگان همفکر و هم خط او پرداخت ...

"سیرجانی خود بهتر از هر کسی می‌داند که با نشر عقب عقب و "ترکمانا نعل را وارونه زن" چه تیرهای جنایی که به اسلام و انقلاب و در کل مردم ایران و دین و زبان و فرهنگ و ... آنها رها نکرده است و نیز او خود بهتر از هر کس می‌داند که علت توقف انتشار کتابهایش چیست، ولی اکنون روزانه مشغول شهیدنمایی است و با آنکه می‌داند که محتوای کتابهایش به نحوی است که تا زمانی که ارزشهای انقلاب حاکمیت دارد بهایی در ذهن مردم نخواهد داشت (یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟ کتابی که بهایی در ذهن مردم نداشته و نخواهد داشت چه اصراری است با توقیفش مایه بدنامی حکومتی شوید که بیش از همه حکومت‌های جهان به امتش آزادی عنایت فرموده است؟ مگر رهبر مسلمانان عالم فرمودند "آن مقدار که آزادی مطبوعات در ایران هست در جاهای دیگر نیست) "باز هم دم از استمداد برای تکثیر این باصطلاح "عریضه" می‌زند .

"در مورد زندقه و کفر الحاد [گفت: بزنی کردن این زندیق بندیق سنی دهی سگ بایی را! آوی همین بس که جمله ای از کتابهای این روزنامه نگار از رده خارج نمی‌توان یافت که در آن بیربط و با ربط بنحوی به اسلام و مسلمانی حمله نشده باشد .

وی از جمله افرادی است که ظهور اسلام در ایران را تهاجم عرب می‌خواند و اسلام آوردن ایرانیان را با یک تحریف ناجوانمردانه در تاریخ از توس جزیه می‌داند: "در ایران پیش از هجوم عرب (!) فرهنگ مشخص و معتبری وجود داشت با عناصر و اجزایی بسیار و گوناگون، [عجب عبارت کفر آمیزی نوشته بودم و نمی‌دانستم. ظاهراً علتش این است که روزگار سفله پرور مرا در سن و سالی که می‌توانستم درسکی بخوانم و چیزکی بیاموزم بر مسندی نشانند که تصورش هم از محالات می‌نمود. نتیجه آن قدرت زودرس و بیش از ظرفیت آن شد که مست از جام غرور و غافل از روز حساب، تیغ عربیانی به کف آرم و به هر که و هر چه رسیدم بتازم. تحول تازه و کوبنده مانند هر نیروی مهاجم و غالبی (!) می‌خواست فرهنگ ملت مغلوب (!) را درهم شکند. (ص سی و هشت، در آستین مرقع)" {ملاحظه فرمودید؟ این را می‌گویند حمله به اسلام. گیرم بنده روسیاه در این دنیا از فرمان رجم بزرگان و انتقام حضرت معمر قذافی سر سالمی به گور برم، در آن دنیا جواب مرحوم یعرب بن قحطان و زیادبن سمیه و از اینها بالاتر یزید بن مهلبی را که با خون مردم گرگان آسیا گرداند چه خواهم داد؟. در ضمن علایم تعجب را خودشان گذاشته اند، بنده در این ماجرا گناه ندارد، همان گناهی که با مهاجم خواندن اعراب بزرگوار موالی نوازی چون بنی امیه مرتکب شدم برای هفتاد پشتم کافی است {

"اگر دشمنی با اسلام در کار نیست چرا در مقدمه کتاب البته مستطاب "ای کوه آستینان" ... برای بهتر فهماندن باصطلاح مطلب با همان نثر "عقب عقب" که با استفاده از قید البته و دیگر قیود اینچنین با پنبه سر مقدسات را می‌برد چندین و چند صفحه حاشیه روی و قلمفرسایی شده و بسیار زیرکانه و رندانه احساسات و مقدسات مردم به بازیچه و سخره گرفته شده است {کاش اجازه داده بودند این کتاب که از زمستان هزار و سیصد شصت و هفت در چاپخانه کتبی در حال پوسیدن

است منتشر شده بود تا خلایق بدانند "مقدسات مردم" را به سخره گرفتن یعنی چه. علی الحساب بنده از طرف آن بنده خدایی که برای گرانتر فروختن محصول دهانش خبر تشریف فرمایی امام رضا را به سیرجان بر سر زبانها انداخت، از نویسندگان متعهد کیهان سپاسگزارم و از اینکه نمی دانستم دلالتها و شیادها جزو مقدسات مردمند شرمسار { "و اما بعد چند کلمه هم در مورد عوامفریبیهای از قبیل زیان سنگین (!) هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومانی که ناشران بیچاره در سال شصت و هفت و شصت و هشت خرج کتابهای در چاپخانه پوسیده بنده کرده اند، البته در نظر بزرگان رقم سنگینی نیست که، هر که بینی به جیب خود نگرد. راستی چه انقلابی از این بالاتر که رقمهای میلیونی و حتی میلیاردی دیگر به چشم بعض طلاب وارسته از جهان نمی آید { و اتلاف کتابهای نازنین (!) بگوئیم و بسنده کنیم که عاقل را اشارتی کافست. هنوز جریان دعوی سعیدی سیرجانی و مدیر انتشارات نشر نو نقل محافل فرهنگی است و جریان واقعه هم از این قرار است: مدیر انتشارات نشر نو برای چاپ کتاب ضحاک ماردوش سعیدی ششصد و سی بند کاغذ را به قیمت دولتی از وزارت ارشاد دریافت می دارد و بر طبق ادعای خود با بخشی از کاغذ دریافتی تعداد نه هزار جلد از این کتاب را چاپ و منتشر می کند و سعیدی سیرجانی مدعی است که نشر نو باید وجه کاغذ مازاد بر پنج هزار جلد را با نرخ آزاد به وی بپردازد. { شنیده بودم مدیر نشر نو در مقوله کاغذ دولتی و تردید در صحت عمل پاکان گرفتاریهایی برایش پیش آمده بود، اما نمی دانستم خود بنده یک طرف قضیه بوده ام. امان از نادانی { و ... و کافی است که با یک حساب سرانگشتی اختلاف قیمت کاغذ آزاد را با کاغذ دولتی حساب کنیم تا علت این دعوا کشف شود.

"البته این را هم بگوئیم که سعیدی برای چاپ کتابهایش، علی رغم تمام اهانتها و ناسزاگوییها نسبت به اسلام و اصول، هیچ مشکلی نداشته [کاملا درست فرموده اند، نه چهار هزار نسخه چاپ دوم "در آستین مرقع" در سال شصت و سه خمیر شد، نه "ای کوه آستینان" در سال شصت و هفت به غضب پاکان گرفتار آمده، نه پنج هزار دوره "تاریخ بیداری ایرانیان" در چاپخانه پوسید، نه کتاب "ریشه در خاک" به صرف اینکه مترجمش خواهر من بود هشت سال تمام برای مثله شدن معطل ماند، نه سالهاست که فرزندانم به آتش من می سوزند.]. و اساسا عمده کتابها و نوشته های ایشان در فاصله سالهای شصت و سه تا شصت و هشت چاپ و منتشر شده اند" (کیهان هوایی چهار آذر هفتاد و یک)

و بعد از این پاسخهای مربوط و منطقی، در شماره دیگری از همین نشریه با استفاده از نظرات صایب روانشناسی که در خدمت دارند و به کشف علت ناراحتی و افسردگی بنده پرداخته اند که:

"البته استاد حق دارند. در مملکتی که با مواد مخدر مبارزه می شود و هر کجا منقل و وافوری می بینند بی آنکه به زجرها و شکنجه های استادان فن توجه کنند برمی دارند می شکنند و نابود می کنند، آدم زجر و شکنجه نمی کشد؟" (کیهان هوایی دوم دی ماه هفتاد و یک)

{نمی خواستم در این مورد حاشیه ای بنویسم و شما را به تهوع اندازم که خود متن گویاتر از هر حاشیه ای است. اما دریغ آمد رفقا را از فیض ثوابی محرم کردن: بنده ضمن تقدیم هزار شکر که یاران بی گنه اند، امیدوارم محتسب مزاجان زمانه هر

چه زودتر با نبش قبر سعدی و حافظ، جنازه این دو رند شیرازی را هم بیرون کشند و به جرم توصیف "شاهدان"، حد شرعی را بر استخوانهای پوسیده شان اجرا فرمایند {

و سرانجام به عنوان زمینه سازی لازمی برای اقداماتی که در آینده ای نزدیک معمول خواهند داشت، پس از افشای زندقه و کفر و الحاد بنده، پرونده زندگی سراسر فساد مرا نیز در برابر چشم خلائق گشوده اند. و اینک آن پرونده :

"سعیدی سیرجانی تا کودتای بیست و هشت مرداد سی و دو معلم ساده ای بیش نبود، [دیگر کم لطفی می فرمایید، گویا در یکی از بولتنهایتان مرا همکار پیشه وری و طرفدار تجزیه آذربایجان خوانده اید؛ آخر موجود مرموزی که در سیزده سالگی همدست پیشه وری بوده، نمی تواند نه سال بعدش گمنام باشد.] پس از تشکیل ساواک با آن سازمان ارتباط برقرار کرد و به اداره پیگیری آموزش و پرورش انتقال یافت. اداره پیگیری در رژیم گذشته شعبه ای از ساواک بود و با مراقبت شبانه روزی رفتار معلمان و دانش آموزان مخالف رژیم را به ساواک گزارش می کرد .

"پس از تشکیل بنیاد فرهنگ توسط دکتر خانلری، [بنده از اینکه نویسندگان بزرگوار و دانشپور کیهان این بار بخلاف سنت شریفشان عمل کردن و نام خانلری را بدون عناوین "خاین و جاسوس و بدسابقه" آوردند از خوانندگانشان معذرت می خواهم.] که از بودجه کلانی برخوردار بود، ساواک وی را به آن بنیاد منتقل کرد تا اشراف بیشتری نسبت به فعالیتهای آن داشته باشد. در همین زمان بود که سیرجانی توانست یک قطعه زمین هزار متری از موقوفه مخبرالسلطنه هدایت در محله دروس تهران تصاحب کند و با پول بنیاد آن را بسازد که هم اکنون محل تجمع همپالکیهایش شده است. باید توجه داشت زمینهای موقوفه هدایت غالباً به فراماسونها و ساواکیها و وابستگان به دربار تعلق می گرفت".

(کیهان هفده اسفند هفتاد و یک، نقل از کیهان هوایی چهارده بهمن)

این بود جوابهای نجیبانه و دندان شکن و معقولی که به نامه های سرگشاده بنده داده اند درباره خمیر شدن و پوسیدن کتابهایم، تا دیگر نگویم چرا جمهوری اسلامی به تظلماتم پاسخ نمی گوید .

اگر نویسندگان محترم کیهان، همانطور که با نقل عبارتی از کتابم اسناد کفر و زندقه و الحاد مرا رو کردند، مدارک اتهامات اخیر را هم منتشر می کردند، هم زبان مدعیان را بسته بودند و هم متنی بر بنده و خوانندگانشان گذاشته بودند .

گیرم همه خلائق به دفاتر رمز "سیا" و "موساد" و "ایتلیجنس سرویس" و "کا گه ب" دسترسی نداشته باشند تا حواله هایی را که در طول سالها به نام بنده صادر شده است به دست آرند و منتشر کنند، اما اسناد ساواک بحمدالله صحیح و ناسالم است و اگر در دسترش همگان نباشد، مدیران موسسه کیهان حتماً بدان دسترسی دارند. ای کاش محبت کنند و سوابق مرا که از سال سی و دو به ساواک پیوسته ام تا بهمن پنجاه و هفت که می شود بیست و پنج سال شمسی بیرون کشند، و اگر نه همه اوراق پرونده، لااقل یک برگش را منتشر کنند، تا هم حافظه را کد بنده به کار افتد، و هم خلائق سالوس عوام فریبی را بشناسند که عمری از خبرچینی و نهفته کاری در نوشته هایش اظهار نفرت کرده است و خود از اعضای ساواک بوده .

گیرم پرونده های ساواک هنوز محرمانه باشد که بسیاری از پاپوش دوزان و شکنجه گراننش هنوز هستند و خیلی هم " هستند" و علایم حضورشان از در و دیوار می بارد؛ اسناد و دفاتر حزب توده که بحمدالله، به مقتضای میراث پدر خواهی

خلق پدر آموز، هم اکنون در دست بعض صاحب مقامان است، ای کاش کارت عضویت یا برگه تقاضانامه یا هر سندی که مربوط به عضویت من در هر حزب و جمعیت و دسته و گروهی که باشد منتشر سازند، تا مردم بدانند منی که در اوج رستاخیزگری آریامهری زیر ورقه اعلام پیوستگی دسته جمعی استادان "مدرسه عالی ادبیات" نوشتم: "بدین وسیله نفرت خود را از حزب فرمایشی رستاخیز اعلام می دارم"، چه جانور ریاکاری بوده ام و هستم .

گیرم برملا شدن اسرار رفقا مصلحت نباشد، وزارت آموزش و پرورش که هنوز بر جای است و در تصرف حزب الله؛ ای کاش ماموران بایگانی آن وزارت خانه همت کنند و رونوشت ابلاغ یا سوابق خدمت مرا در "اداره پیگیری" آن دستگاه در همین کیهان قدسی مآب منعکس فرمایند، تا بنده فراموشکار پرونده ساز را به یاد گذشته های آلوده ام اندازند و بی هیچ تلاش و مقدماتی وادار به حضور در تله و یزیون و اعترافات آنچنانی کنند .

گیرم همکاران سابقم در "بنیاد فرهنگ ایران" که هنوز حی و حاضرند و مشغول خدمت، به پاس دوستیهای روزگاران گذشته، از شهادت درباره اخاذی هایم طفره روند، اسناد مالی که بر جای است و می توان براحتی هر سندی را گرفت و منتشر ساخت تا کسانی که در اوج قدرت آریامهری در مجله یغما و خواندنیها [مفصل ماجرا در مجله یغمای زمستان پنجاه و شش و بهار پنجاه و هفت و به نقل از یغما در خواندنیهای همان سالها آمده است، به حکم بعض ملاحظات اخلاقی از نقل آن معذورم، اما خوانندگان می توانند به صفحه چهارصد و سی و دو شماره هفتم سال سی و یک یغما، یا ص صد و نود و هشت تا دویست و یک "در آستین مرقع" و در حروفچینی تازه، ص صد و هشتاد و هشت، رجوع فرمایند] دعوای بیجای مرا خوانده اند، بدانند بنده در پیروی از مکتب "حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی" چه اعجوبه ای بوده ام .

گیرم تحقیق در این مسایل مستلزم صرف وقتی باشد و تلاشی که به دردرش نمی ارزد، تحقیق در مقوله وقفیاتی که تعلق به دعاگویان دارد که آسان است. آخر تصرف زمین وقفی، عضویت ساواک و سیا و هواداری استکبار جهانی نیست که رد و اثباتش مستلزم صرف وقتی باشد و تدارک اسنادی. سند موقوفه را که می شود منتشر کرد، و به تردید همسایگان و اهل محل ما خاتمه داد که می گویند: نکند بقیه خبرها هم از همین دست باشد .

بنده شخصا در صحت و دقت نوشته های کیهان، و شرف و تقوای مدیرانش، شکی ندارم؛ که، این موسسه عظیم جزو غنایم بیت المال است و حجه الاسلام با فضیلت صاحب صلاحیت البته متدینی که بر مسند ریاستش تکیه زده، منتخب مستقیم مقامات عالیه ای است که می خواهند اسلام را در سرتاسر جهان گسترش دهند و صحنه عالم را از لوث حقه بازیها و تزویرها و دروغها و مردم فریبها و ضعیف آزاریها پاک کنند. این روزنامه مقدس معتبر، "فرمان" عباس شاهنده یا "آرام" سرهنگ یمنی یا "شورش" کریمپور شیرازی نیست که کارش هتاکی باشد و بی اعتنایی به اخلاقیات، نوشته همچو روزنامه ای را نمی توان سرسری گرفت. هر چه منتشر می کند به حکم ایمان و تقوای مدیر مسوولش عین واقعیت است و از آن بالاتر مورد تایید مقامات مقدسه ای که تردید در عدالتشان مایه ارتداد است .

اگر در ایران امروز گروه بی تقوای مردم فریبی حکومت را قبضه کرده بودند که برای تحکیم موقعیت خویش و ادامه غارت به سرکوب آزادگان می پرداختند، در افشاگریهای کیهان جای تردید و شبهه ای باقی بود. اگر دار و دسته ای دانسته یا نادانسته کسانی را به قصد قربانی در مقدم استالینی دیگر و هیتلری دیگر برگزیده بودند، شاید از جان گذشته ای به خود حق می داد مطالب کیهان و نشریات همزبانش را نوعی ترور شخصیت تلقی کند، که از مقدمات لازم ترور اشخاص است. تا اگر شخص مورد نظر به تیر غیبی گرفتار آمد، یا در تصادمی شرش کنده شد، یا شکنجه و اعدامش لازم گشت، اذهان عمومی آماده استقبال همچو خبری باشد و از تلف شدن وجود فاسدی فریاد اعتراضی برنخیزد.

اما کشور ما بحمدالله قبه الاسلام است و زمام کلیه امور سیاسی و مذهبی و اقتصادی و غیره اش در قبضه قدرت بی چون و چرای روحانیون عالیقدر و خویشان بزرگوارشان. در همچو بهشت لبریز از دیانت و معنویت و اخلاقی، محال است عملی بناروا صورت گیرد، و حقی بناحق ضایع شود، و فرزندی به گناه ناکرده پدر معاقب گردد، و امنیت و آرامش افراد خانواده ای سلب شود، و ناله های ستم رسیدگان ناشنیده ماند، و دستگاه عدالت از رسیدگی به شکایت مظلومان طفره رود، و از اینها بالاتر همه امکانات حکومت برای سرکوبی رعیت ساده ای بکار گرفته شود. این شیوه ها منحصر حکومت جبارانی است که می خواهند کشوری را بر باد نیستی دهند، یا غارتگرانی که می کوشند یک شبه تلافی صد ساله کنند و با ارباب و اختناق نا واپسین دینار مملکت را به جیب زنند.

وانگهی مگر می توان در نظام عدالت پیشه ای که دستگاه بیدار قضایش پاسدار جان و مال و حیثیت افراد رعیت است، در روزنامه ای با صدها هزار تیراژ داغهای ننگینی بدین زشتی و سهمگینی بناروا بر پیشانی بخت کسی نشانند؟

با توجه بدین مقدمات در صحت و حقانیت نوشته های کیهان برای شخص بنده به عنوان صاحب عله جای تردیدی باقی نمانده است، اما چکنم که بلای دو شخصیتی و مرض فراموشی به جانم افتاده است و هر چه می کوشم حافظه بی رقم مدد نمی کند تا به یاد آرم که در چه سالهایی مرتکب اینهمه جنایت و خیانت شده ام.

بنابراین چاره ای نمانده است جز توسل به آشنایان و هموطنان خوش حافظه؛ بدین امید که به یاریم آیند و با یادآوری صحنه های سیاه زندگیم، هم بنده را در مداوای این بیماری لعنتی مدد کنند، و هم توشه راه آخرتی برای خودشان تدارک ببینند، که اثبات و تایید سخن مردان حق کلی اجر اخروی دارد و در زمان، ما مزد دنیوی نیز هم.

اینکه از شما خواننده گرامی این عریضه استدعا دارم نامه ام را بدقت بخوانید و در مورد اتهاماتی که مذکور افتاد و در صحت و واقعیتشان جای تردیدی نمی تواند باشد، اگر سند و مدرکی به دست آوردید لطفا منتشرش کنید؛ و اگر هم برگه و سندی به چنگتان نیفتاد، همان گواهی فرد فرد شما پس از احراز هویت {معمولا استفاده از امضای جعلی و اسم مستعار اختصاص به دو گروه دارد: یکی مخالفان حکومتی استبدادی که در فضایی لبریز از اختناق و وحشت قلم می زنند، و دیگری شیدان فرصت طلبی که با ارباب و تهدید قصد کلاشی و باجگیری دارند. احتمال دوم در مورد نویسندگان محترم کیهان مطلقا منتفی است، و احتمال نخستین هم مطلقا نامعقول می نماید. شق ثالثی هم به نظر من نمی رسد. ای کاش مدیران

کیهان همت کنند و نویسنده همین نامه آخرین را معرفی فرمایند. به هر حال من بر سر تعهد خود باقیم و هر کس با اعلام هویت حاضر به ادای شهادت و تایید اتهامات کیهانیان شد مستحق جوایزی است که در پایان همین عریضه اعلام کرده‌ام { برای من در حکم سند است .

ضمناً برای اطمینان خاطرتان که در این ره نباشد کار بی اجر، به همین وسیله اعلام می دارم :

هر کس از همکاری بنده با سید جعفر پیشه وری یا عضویت در هر حزب و جمعیت و گروه و دسته ای اطلاعی دارد و اعلام فرماید، علاوه بر اینکه مبلغی از روبرهای مرحمتی " کا گه ب " یا دلارهایی که به مرور ایام از " سیای خودمان " گرفته ام به حضورش تقدیم می کنم، در مظان استجاب دعا از حضرت احدیت می خواهم که عشق به مقام و منصب چنان کر و کورش نکند که ناله مظلومان را ناشنیده گیرد و جور ظالمان را نادیده .

هر کس عضویت و خدماتم را در دستگاه ساواک به یادم آرد، همه وجوهاتی را که در طول دوران معلمی و استادی و مولفی لغتنامه و خدمت بنیاد فرهنگ به جیب زده ام طی چک تضمین شده بانکی تقدیمش می کنم، با این دعای خیر که اگر به مقام و منصبی رسید مگس پرانان شاهین ساز ملک جم چنان هاله تقدسی پیرامونش ایجاد کنند که زیر سوال بردن اعمالش جرمی در حد ارتداد باشد .

هر کس در بیش از ده هزار صفحه تالیفات و نوشته های من یک جمله در تخفیف و توهین اسلام بجوید و بیابد، بنده دوره شش جلدی تفسیرقرآن کریم را ، که محصول هیجده سال تلاشم برای تصحیح و چاپش بوده، به نام او می کنم و دعایی در حقش که گرفتار شریعتمدارانی نشود که انگشت در جهان کرده و ملحد می جویند و برای ارباب منتقدان چماق تکفیر می گردانند .

هر کس دست کم یکی از مقالات تملق آمیزی را که در تحکیم رژیم پهلوی نوشته‌ام منتشر کند یا نشانیش را بدهد، همه عطایای ملوکانه و انعامهایی که از دربار سلطنت گرفته‌ام ناز شست او خواهد بود، باضافه قصیده غرابی که در مدحش صادر خواهم نمود .

هر کس در طول سی سال گذشته در بایگانیهای وزارتخانه‌ها از من تقاضانامه‌ای برای استفاده از امکانات دولتی، از قبیل گرفتن زمین، خریدن خانه، استخدام خویشان، پاداش و اضافه حقوق، ترفیع مقام، سفر خارج، یا هر مطلبی در این مقوله بیابد و منتشر کند، بنده همه امتیازاتی را که در طول سی سال خدمتم به دست آورده ام یکجا تقدیم حضورش می کنم، به همراه دعایی که هرگز دست و پا بسته گرفتار شهسواران عرصه نجابت و جوانمردی نشود .

هر کس از دعوی من و مدیر نشر نو، که به روایت نویسندگان کیهان: این روزها نقل همه محافل فرهنگی و مطبوعاتی است، خبری داشته باشد و اعلام کند، بنده هم میلیاردها تومانی را که از تفاوت قیمت کاغذ نصیبم شده تقدیمش می کنم و هم دعای خیری در حقش که: الهی به سرنوشت عبدالرحیم جعفری موسس امیرکبیر مبتلا نشود که بجای دایر کردن کاباره و دانسینگ، عمرش را وقف نشر کتاب کرد و عواقبش را دید .

هر کس بنده شرمنده ای را که با شعار "از مال وقف نیایی به نام من درمی"، در موارد ضرورت طرفدار اخف الشریین بوده ام که "می حرام، ولی به ز مال اوقافت"، با نشان دادن سند یا محل زمین موقوفه ای که تصرف کرده ام رسوا کنند، به موجب همین نوشته همه اراضی موقوفه متصرفی خویش را در کران تا کران اسلامی به نام نامیش مصالحه قطعی شرعی می کنم، با این دعای خیر که الهی اگر از چاله درآمدی در چاه نیفتی .

هر کس محل خانه ای را که بنده در طول عمر بی حاصل شصت ساله ام، چه با پول بنیاد چه از محل وجوهات دیگر، در هر جای ایران ساخته ام مشخص فرماید، هم آن خانه را برای نزول اجلالش آب و جارو می کنم و هم کلیه وجوهی را که دشمنان ابله در بانکهای خارجی به حسابم ریخته اند به نامش منتقل و هم دعایی بدرقه راهش که سر و کارش به اقراریر تلویزیونی نیفتند .

هر کس در زیر آسمان خدا خانه ای، آپارتمانی، ساختمانی به نام من یا زلم یا فرزندانم سراغ دارد معرفی کند، بنده سرسپرده استکبار جهانی "قول فرنگی" می دهم کلیه سهامی را که به نام خودم و خویشانم خریده ام بانضمام اندوخته هایم در بانکهای داخل و خارج، ضمیمه سند آن عمارت کنم و دو دستی تقدیم حضورش .

هر کس حاضر شود کلیه مایملک این عامل استکبار و این دشمن مرفه مستضعفان را با یک باب خانه مناسب متوسطی معاوضه کنند که سر پیری مسکن و مامنی داشته باشم، دعا می کنم که خداوند تبارک و تعالی نماز و روزه هایش را در خانه ای غصبی به کرم خود قبول فرماید و بر ذخایر مارکها و دلارهایش بیفزاید .

و سرانجام هر کس محبت کند و این نامه را بعد از خواندن به دیگری بدهد، یا اگر امکانات مالیش اجازه داد تکثیرش کند، تا عده بیشتری از هموطنان در این مسابقه سال و جایزه گیری کلان شرکت نمایند، بنده روسیاه در حقش دعایی می کنم که به همه آن جوایز می ارزد. دعایم این است که :

الهی صدای چکمه فاشیسم بنحوی گوش نازینش را نیازارد که مجبور شود از جان خود مایه بگذارد و برای بیداری ملت به استقبال اجل محتوم رود .

با عرض احترامهای فراوان

فروردین هزار و سیصد و هفتاد و دو

سعیدی سیرجانی